

احمد شاملو خار چشم اصلاح طلبان

محمد قراگوزلو

ده سال از خاموشی رفیق نازنین و استاد صمیمی ما احمد شاملو گذشت و ما که از نوجوانی با شعرهای او عاشق شده ایم، با سروده هایش به مصاف دشمنان زحمت کشان رفته ایم و... با وجود استوارش قوت قلب گرفته ایم و بالیده ایم و درخشیده ایم و وزیده ایم، سال به سال قاطعیت غیاب او را در غایت دل تنگی ناباورانه می پذیریم و به این شعر لورکا - که با ترجمان و صدای جانانه احمد جان شاملو جاودانه شده است - ایمان می آوریم که :

زادش به دیر خواهد انجامید

خود اگر زاده تواند شد

مقاله‌یی که در پی می خوانید برای نخستین بار منتشر می شود. این متن در واقع بخش کوتاهی است از فصل سوم کتاب غیر مجاز اعلام شده ی "من درد مشترک ام". طی چهار سال گذشته این کتاب چند بار با جرح و تعدیل فراوان مسیر "وزارت ارشاد" و خانه ی کوچک ما را رفت و برگشت. بی نتیجه .

نتیجه ی نهایی همان قضاوت اولیه ی بررس ناشناس کتاب بود: غیر مجاز. حالا دیگر از خیر چاپ این کتاب و چند کتاب دیگر از جمله رمان سیاسی عاشقانه ی "پرستو در باد" - که حکایتی است از برخورد عشق و سیاست در میدان رقابت چپ چریکی و چپ کارگری - گذشته ام. باری فصل سوم کتاب "من درد مشترک ام" خود از چند بخش مسلسل و در عین حال مستقل شکل بسته است . بخش اول، در نقد مداحان شاملو (ع. پاشائی) و نکوهش گران افراطی او (نادریپور) . بخش دوم، در نقد دموکراسی لیبرال آمریکائی از منظر شاملو و بلائی که با دستان احسان یارشاطر و احسان نراقی - طی اقامت احمد در آمریکا - بر سر شاعر و کتاب کوچک آمده است . بخش سوم، همین متن حاضر است که در این جا آن را به شدت فشرده ام .

بخش چهارم، در نقد بیانیه ی نادر بهنام (لیدر سابق حککا) و سایر مواضع این تشکیلات، با تاکید بر این نکته است که خلط جایگاه شاعری سوسیالیست و انقلابی با محمدعلی فردین و نادریپور و ادعای مبتذل ترجیح شهرت مادونا و جنیفر لویز بر محبوبیت شاملو و خزعلاتی از قبیل تعلق احمد شاملو به سنت های ملی. مذهبی؛ ناشی از "خلاصی فرهنگی" این "دوستان" و جهل اولترا مرکب است. (خلاصی فرهنگی را از نوشته ی پریسا نصرآبادی وام گرفته ام)
نگفته پیدا است که هر یک از سه فصل این کتاب خود می تواند کتابی مفصل و مستقل باشد . هر چه کوشیدم مقاله از حجم فعلی، کوتاه تر و خلاصه تر نشد .

وهن شاملو از سوی اصلاح طلبان فون هایکی

در پانزده سال گذشته و به ویژه پس از غروب شاملو (۱۳۷۹) و متعاقب تحولات موسوم به جنبش دو خرداد ۷۶ لیبرال های وطنی از طریق نشریات موسوم به اصلاح طلب تلاش گسترده یی را آغاز کردند تا مگر بتوانند از موقعیت ممتاز شاملو برای یارگیری و ارتقای گروه سیاسی خود بهره بگیرند. اما شاملو برخلاف انبوهی از "روشن فکران" مدعی ترقی خواهی از زمان تولد این جریانات رسانه یی (جامعه، توس، نشاط، عصرآزاده گان و...) هرگز در های خانه ی کوچک خود را به روی آنان نگشود و تقاضای مکرر این افراد را برای مصاحبه بی پاسخ گزارد. با این همه اصلاح طلبان دوم خردادی بارها در رسانه های خود تیترهای مختلفی را به شاملو اختصاص دادند. نام مقالات و

یادداشت های خود را از شعرهای او ک ش رفتند - بدون اشاره به نام شاعر- و در مرگ شاملو اشک تمساح ریختند. من از این حرکت فرصت طلبانه تا آن جا که امکان داشته است در کتاب خلاصه و موجز "چنین گفت بامداد خسته" - بدون هرگونه نقد و داوری - سخن گفته ام و ترجیح می دهم دیگر وارد آن پرونده نشوم. اما گویا لیبرال های ما قصد ندارند دست از سر شاملو بردارند. ظاهر قضیه چنین است که بورژوازی لیبرال وطنی به قصد بی اعتبار کردن شاملو - یا کسب وجهه برای خود - برای چندمین بار و این دفعه به نحوی مذبحخانه به ریسمان احمد شاملو آویزان شد. اصلاح طلبان فعال در عرصه ی سیاسی پس از شکست دوم خرداد با تلاش فراوان یکی دو رسانه ی پر سود را قبضه کردند و به رسم اسلاف خود همزمان با تخطئه ی مشی چپ چنان به مصادره و تخریب شاملو برخاستند که به راستی شگفت انگیز است. پنداری آنان می خواهند انتقام همه ی دشنام هائی را که شاملو نثار سرمایه داری کرده بود از طریق وارد آوردن دشنه برگردیده ی شاعر تلافی کنند. هدف نهائی لیبرال های ما - که به اعتبار سرمایه ی کلان خود از بخش رسانه یی قدرت مندی برخوردارند - البته فراتر از تعرض به شاملو است. شاملو به عنوان یک روشن فکر سوسیالیست و آزادی خواه سکوتی است که لیبرال های وطنی از طریق تهاجم هدف مند به آن؛ در واقع جریان چپ را هدف گرفته اند. همفکران رسانه یی احسان نراقی و هم قطاران ابراهیم یزدی، همسو با محافل سلطنت طلب داخلی و خارجی و همنا با نومحافظه کاران آمریکائی (در نشریه ی فارن افیر (به شیوه یی حساب شده به ترجمه و تبلیغ افکار فون هایک و هانتینگتون می پردازند و در نشریه شان (امثال شهروند امروز و غیره) به رسم تایم (TIME) از زبان یک نئولیبرال وطنی (موسا غنی نژاد) مدعی می شوند "غرب [آمریکا و انگلیس] هیچگاه ما را استثمار نکرده اند. بل که این ما بوده ایم که تلاش چند صد ساله ی آن ها را در کسب دانش و تکنولوژی به بهای ناچیز یک بشکه نفت غصب کرده ایم. پس در حقیقت این ما بوده ایم که آن ها را استثمار کرده ایم" از قرار براساس این استدلال غنی نژاد حمله ی آمریکا به عراق و افغانستان به دلیل تمایل مازوخیستی آنان به استثمار شدن صورت گرفته است. این جماعت به سرگماشته گی فردی موسوم به "مفتش فرهنگی" در شماره ی ۲۳ مجله ی شهروند امروز حمله به روشن فکران چپ را در دستور کار خود قرار می دهند و به این بهانه احمد شاملو را هدف می گیرند. پیش از نقل مواضع موهن ایشان یک بار دیگر به تاکید و تکرار یادآور می شوم که نقد شعر و اندیشه ی شاملو و هر شاعر دیگری نه فقط ضروری است و به رشد و بلوغ فرهنگ اجتماعی ما یاری می رساند بل که در مقابل هرگونه تقدیس شاملو و هر متفکر مبارزی به همان اندازه به بالنده گی فرهنگ و هنر لطمه می زند. باری مفتش فرهنگی لیبرال ها همزبان با احسان نراقی و سایر مدافعان رژیم پهلوی چنین عقده گشایی می کند :

«حتا رادیکالیسم خفته در شعر مدرن - که شاعران آن را در تقابل با سلطنت پهلوی قرار می دادند - از عوارض و علائم شبه مدرنیسم پهلوی بود که در شعر شاعرانی چون احمد شاملو تبلور می یافت و آنان با وجود مرزبندی سیاسی در افق فلسفی و جهان بینی مذهبی (لائیسیزم) با این نظام سیاسی همراهی و همراه بودند.»

چنین وقاحتی که می کوشد جهان بینی سوسیالیستی شاملو را از طریق اپورتوننیسم ژورنالیستی هم عنان با روی کرد "روحانیت ستیزی رژیم شاه" قرار دهد به همین اندازه هم بسنده نمی کند و ادامه می دهد :

«شعر مدرن در موضع گیری سیاسی گاه شعری انقلابی بود در نقد دیکتاتوری پهلوی و سرمایه داری دولتی و امپریالیسم غربی که بر ایران آن زمان تحمیل می شد. گروهی از شاعران در سطح مجادلات سیاسی می ماندند و به دلیل کوتاهی عمر و باختن جان (نه در مقام شاعر که در جایگاه چریک) موفق به فتح قله های شعری نمی شدند و بیشتر به سبب اعتقادات سیاسی خود به شاعرانی نامور تبدیل می شدند و گروهی دیگر گرچه از منظر شکاف سیاسی اپوزیسیون محسوب می شدند اما با برجسته کردن پیوند فکری خود با حکومت سعی می کردند از مزایای لائیک بودن بهره برند و حیات شعری خود را تا فتح قله های شعری ادامه دهند. خسرو گلسترخی شاخص گروه اول و احمد

شاملو شاخص گروه دوم بود که نظام پهلوی در برخورد با آن‌ها در وضعیتی متناقض به سر می‌برد. از سوئی شاملو را همسو با خود می‌یافت و از سوی دیگر اختلاف نظر سیاسی با او را احساس می‌کرد.»

(سرمقاله‌ی شهروند امروز، سال ۱۳۸۶، ش ۲۳)
انسان باید به لحاظ اخلاقی خیلی سقوط کرده و ساقط و سقط شده باشد که آن همه ستایش شاملو از مبارزان چپ ضد شاه را - از تقی ارانی تا مرتضا کیوان و احمد زیبرم - که هم از جنبه‌های قوی معرفت شناختی برخوردار است و هم به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی معرف ادوار نکبت بار و تار روزگار پهلوی است نادیده بگیرد و شاملو را با رژیم پهلوی - به لحاظ لائیک بودن - همسو نشان دهد و تنها به یک "اختلاف نظر سیاسی" رضایت دهد! چیزی در حد اختلاف مهدی بازرگان و شاه. این نوع جهان‌نگری لیبرال‌های وطنی که سخت دست و پا می‌زند تا شاید اختلاف سیاسی افراد و گروه‌ها با حکومت دست‌نشانده‌ی شاه را ناچیز جلوه دهد البته چندان عجیب نیست. آنان (سران جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی) به این سبب که خود فقط اندک کدورت سیاسی با شاه داشتند و از "علیحضرت" تمنا می‌کردند که به مقام رفیع سلطنت رضایت دهد و به قانون اساسی عمل کند و کمی هم برای نشستن آن حضرات جا باز فرماید، لاجرم همه‌ی مبارزان ضد سرمایه‌داری را هم کیش خود می‌پندارند. وقتی که احسان نراقی در سال ۱۳۸۶ طی یک سخن‌رانی در مشهد اسامه بن لادن را - که دست پرورده‌ی C.I.A است ۱- بر ساخته‌ی مارکسیسم می‌داند، تکلیف از دوش کوتوله‌های لیبرال ساقط است.

مجریان رسانه‌ی سرمایه‌داری ورشکسته‌ی وطنی برای آن‌که به زعم خود تیر خلاصی به شقیقه‌ی شاملو بزنند، به ترمزی سخت مکارانه به استقبال میلاد شاعر می‌روند و آستین‌ها را بالا می‌زنند و "جشن‌نامه‌ی احمد شاملو" را در آذر ۱۳۸۶ منتشر می‌کنند. آنان به همین مناسبت سرمقاله‌ی سخیف "زوال روشن‌فکری ادبی" را سر و سامان می‌دهند و به روشن‌فکران و نویسندگان چپ ضد لیبرال ایرانی می‌تازند و بلافاصله در مقاله‌ی تحت عنوان "پاسخ به پرونده‌سازی‌های یک مفتش فرهنگی" - از سوی کانون نویسندگان - جواب دندان‌شکن می‌گیرند.

جریان رسانه‌ی لیبرالیسم ایرانی که هر از چند گاهی یکی از رسانه‌های رنگی و پر زرق و برق را به تریبون سخن‌پرانی‌های خود تبدیل می‌کند و از طریق تبلیغ دموکراسی لیبرال اندیشه‌های فاشیستی فون‌هایک و کارل پوپر را به خورد جامعه‌ی جوان ایران می‌دهد این بار از شانه‌های محمود دولت‌آبادی بالا می‌رود. لیبرال‌های ما که قبلاً و در جریان گردایش مسخره‌ی بی‌نام "کنفرانس برلین" دولت‌آبادی را آلت دست خود ساخته و او را تا حد مبصر یا ناظم یک کلاس شلوغ و پر هیاهو تنزل داده بودند، ۲ یک‌بار دیگر وی را وارد صحنه‌ی نمایش موهنی می‌کنند و از حضرات آتش می‌خواهند تا در دم شعرهای انقلابی و ضد سلطنت شاملو ساز مرثیه‌ی کوک فرماید. دولت‌آبادی پاسخ به چنان دعوتی را لبیک می‌گوید و زبان به وهن شاملویی می‌گشاید که زمانی در ستایش از مبارزان دست‌از جان شسته سرودها سر داده بود. شاید به عقیده‌ی دولت‌آبادی مفهوم انسان مدرن (لیبرال) چیزی ست در حد آدم سازگار با سلطنت شاه! از زبان خودش بشنوید که این گونه افاضه فرموده است:

«شاملو از آن چه کهنه و کهن سال بود بیزاری آتش را پنهان نمی‌داشت. پس چگونه در شعرهای میان‌سال‌ی دچار خیال‌قهرمانی فردی شده بود؟ نه آیا قهرمانی امری بود مربوط به پیش از دوره‌ی جدید - صنعت و دنیای نو؟ اکنون من... آیا مجاز هستم که این پرسش را عنوان کنم - ای بسا برای آینده‌گان - که آیا این کافی است که نبض زنده‌گی دوره‌های متناوب عمر و زنده‌گی زمانه‌ی یک شاعر در شعر او بتپد؟ آیا نمی‌توان حد توقع خود را بسی فراتر برد و انتظار داشت که شاعری توانا و برجسته خوب‌تر خواهد بود اگر بتواند در عین ثبت تپش زنده‌گی در بیان خود بیش از آن بر فراز وقایع قرار بگیرد که در دام افسون مضمون شعر خود نیفتد؟ از جمله در دام حماسه‌ی قهرمانی فردی که رفتارش واکنش گونه است؟» (شهروند امروز ۱۸ آذر ۱۳۸۶ ش ۲۸، ص: ۷۲)

دولت آبادی دقیقاً به همان سوئی می‌غلند که گرداننده‌گان کارگزارانی و سرمایه‌سالار شهروند امروز برایش تدارک دیده‌اند. جماعتی که برای تخریب جانفشانی‌های چه‌گوارا ویژه‌نامه در می‌آورند، معلوم است که از دولت آبادی چه می‌خواهند. نفی مدایح بی‌صله‌ی شاملو. رد ستایش قهرمانی مبارزان، به بهانه‌ی نقد سنت‌گرائی. دولت آبادی نه آن قدر جامعه‌شناسی خوانده است که تضاد اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری (کار - سرمایه) را با تضاد سنت - مدرنیته مخدوش نکند و نه آن قدر به پیچیده‌گی‌های مناسبات سیاسی جناح‌های حاکمیت وارد است که آلت دست جناح لیبرال نشود (کما این که در انتخابات دهم شد، آن هم به جانب‌داری از میرحسین موسوی!). و نه این قدر می‌داند که به قول رفیقی "تصور وقوع انقلاب کارگری (سوسیالیستی)، حتا تصور پیشروی کارگران در چارچوب همین نظم موجود بدون قهرمانی‌های جمعی و فردی تنها نشانه‌ی خوش‌باوری احمقانه می‌تواند باشد." آیا شعری در ستایش تقی‌ارانی نمایانگر "کهنه‌گرائی شاعر است، چنان که دولت آبادی مدعی شده است؟

روی دیگر توقع و برداشت دولت آبادی می‌تواند دل‌سوزندان برای به‌هلاکت رسیدن سرلشکر فرسیو یا کم‌شدن سود فلان سرمایه‌دار باشد. اگر آن بخش از غزل‌های حافظ که فی‌المثل از سال ۷۵۴ تا ۷۵۸ هـ.ق در نقد خُم‌شکنی‌های مبارزالدین محمد مظفر شکل بسته در قالب یک مضمون‌سازی ساده و کنایه به "محتسب" باقی مانده و به دوران ما نرسیده است، می‌توان همین قضاوت را نسبت به شعرهای ابراهیم در آتش و دشنه در دیس شاملو نیز تعمیم داد و شاعر را به دوران سنت و پیش‌صنعت و ما قبل "دنیای نو" عقب‌راند. احتمالاً منظور دولت آبادی از "دنیای نو" همان سرمایه‌داری لیبرال است و...! در متن دفتر دوم از همین مجموعه و ضمن تحلیل گوشه‌یی از شعرهای اجتماعی شاملو گفتیم که او همچون حافظ علاوه بر ثبت کلیات وقایع اتفاقیه‌ی روزگار خود و پیشبرد رسالت شهادت‌دادن به تاریخ، وظیفه‌ی شاعرانه‌اش را در متن همین شعرهای به اصطلاح "مناسبت‌وار" نیز اعتلا داده است. چنان که فی‌المثل شعرهای نازلی سخن‌نگفت، ساعت اعدام، شبانه‌ها (اگر که بیهده...)، "می‌لاد آن که عاشقانه..."، "شکاف" و... از حماسه‌ی قهرمانی یک فرد خاص و حقیقی فراتر رفته و به ستایش تمام قهرمان‌های ستم‌ستیز تعمیم یافته است. معلوم است که نبض زنده‌گی یک شاعر باید در متن زمانه و زنده‌گی او بتپد. اگر چنین نبود آشکار حافظ تا مرداب عنصری و عسجدی و معزی و فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی سقوط می‌کرد. هنر حافظ و شاملو - علاوه بر شاعرانه‌گی شعرشان - در آزاده‌گی و تعهد و التزامی است که تفسیر دولت آبادی از درک آن عاجز است. ۳ نسخه‌ی تجویزی شعر دلپذیر دولت آبادی به غایت می‌شود فریدون توللی یا نادرپور که اگرچه دوران تلخ و سیاه سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد را تجربه کرده‌اند و شاهد شکنجه و آزار مبارزان بوده‌اند اما هنر شاعرانه‌شان در نبض مرگ زده‌ی "رُمانتیسیم دربار پسند" متوقف مانده است. بی‌چاره دولت آبادی! که روزگار سپری نشده‌ی آرمانی‌اش در دنیای صنعتی خفه شده است!

نفر بعدی که لیبرالیسم وطنی به میدان شهروند امروز می‌فرستد آدمی است به نام بهمن شعله‌ور که پُست و مسوولیت سابق یا اسبق خود را - در زمان آریامهر - "دبیر اقتصادی پیمان سنتو در آنکارا" بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۷ معرفی می‌کند. در آن زمان که جناب شعله‌ور در "کریدور مقام محترم اقتصادی" میان تهران و آنکارا آمد و شد داشتند یعنی چهار، پنج سال پس از "انقلاب اقتصادی" و صد درصد "سفید شاه و ملت"، بورژوازی نوکسیه‌ی ایران با همکاری قدرت‌های منطقه‌یی وابسته به امپریالیسم آمریکا، از جمله ترکیه و پاکستان مشغول تثبیت موقعیت سیاسی و اقتصادی فرهنگی خود بود. دو سال از واقعه‌ی خونین خرداد ۱۳۴۲ سپری شده بود و شاه مخالفان سیاسی خود را با عناوین "ارتجاع سرخ و سیاه" می‌کوبید. ساواک از طریق دستگیری، شکنجه، تبعید و اعدام مبارزان شلتاق می‌زد و جوانان ایرانی - امثال گروه حنیف نژاد و احمدزاده و جزئی - نگران از سازش لیبرالیسم سیاسی نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی با "علیحضرت" در فکر سازوکارهای دیگری برای استمرار مبارزه بودند. شعله‌ور در هذیان مقاله‌گون خود به قصد اثبات

وفاداری آتش به همان مسوولیت های نان و آب داری که زمانی، اعلیحضرت سرمایه داری - به تعبیر مایاکوفسکی - در پیمان سنتو به او سپرده بود، مانند خروس بی محلی و بی آن که ضرورتی در میان باشد از زمانی یاد می کند که "شاملو هروئین را ترک کرده و با عشق آیدا زنده گی دوباره یی از سر گرفته." (پیشین، ص: ۷۳) من کاری به ترک مخدر و سایر مسایل شخصی شاملو ندارم و معتقدم در این سال ها شاملو به لحاظ دور شدن از میدان مبارزه ی اجتماعی و خلوت گزینی و خاموشی دوران درخشانی را سپری نکرده است. شعله ور در جای دیگر از نوشته ی گسیخته ی خود ادامه می دهد که: "شاملو] در اوایل زنده گی شعری خود و در زمانی که تعهد اجتماعی و سیاسی او بر مهارت تغزلی آتش برتری داشت... " ما در کتاب همسایه گان درد به اختصار موضوع تعهد اجتماعی شاملو را بررسی کرده ایم و اینک از باب تذکر فقط می گوئیم و می گذریم که شاملو حتا در واپسین شعرهای خود - نمونه را دفتر مدایح بی صلّه که برخلاف او هام جناب شعله ور هیچ ربطی به "اوایل زنده گی شعری" آتش نداشته است - مثل همیشه متعهد به درگیری با مسائل اجتماعی باقی مانده است. لیبرال های ما به قدری دچار ضعف حافظه ی تاریخی هستند که حتا به گفت آوردهای مستقیم و بری از تأمل شاملو نیز توجهی نمی کنند. شاملو به جد معتقد بود :

«هنرمند باید عمیقاً متعهد باشد. بنده هنر بدون تعهد را دو پول ارزش نمی گذارم. برای این که خود من فکر می کنم عمیقاً متعهد هستم) «...قراگوزلو، ۱۳۸۲، ص: ۸۴»

در همین کتاب زمانی که از دوره ی سه چهار ساله ی شعرهای عاشقانه ی شاملو می گذشتیم به این مدعای شاعر اشاره کردیم که «حتا در عاشقانه ترین شعرهای من نیز ردی از تعهد اجتماعی پیداست» اما چه کنیم که لیبرال ها می کوشند به شیوه ی تعهدزدائی از فرهنگ شعری، هنر شاعرانه را به ورطه ی "رمانتیسیم قشنگ!" فرو کنند. در حالی که شاملو مصرانه بر آن بود :

«آرمان هنر اگر جعجغه ی رنگین به دست کودک گرسنه دادن و رخنه ی دیوار خرابه نشینان را به پرده ی تزئینی پوشاندن یا به جهل و خرافه دامن زدن نباشد، عروج انسان است... هر چند همیشه اتفاق می افتد که در برابر پرده ی نقاشی تجریدی یا قطعه یی شعر محض فاقد هدف از ته دل به مهارت و خلاقیت آفریننده اش درود بفرستم بی گمان از این که چرا فریادی چنین رسا تنها به نمایش قدرت حنجره پرداخته و کسانی چنین نیازمند به همدردی را در برابر خود از یاد برده است دریغ خورده ام.» (پیشین ص: ۸۵)

افزون بر حاشیه هائی که سردمدار بافتن آن ها به قول شاملو "فرصت طلبی" است به نام خرمشاهی و همیشه تلاش می کند بعضی از خطاهای شاملو در "روایت حافظ شیراز" را به شاخی زیر چشم او تبدیل کند. ۴ این معرکه فقط بهمن شعله ور را کم داشت که او نیز به جمع آراسته شد. حضرت آتش پس از اظهار فضلی بی سروته و شتاب زده در مورد صحت کلمه ی "کمر" یا "گهر" در بیتی از حافظ، فرموده :

«شاملو در چاپ اول کتاب "هوای تازه" آتش با اندکی فروتنی خودش را با حافظ قیاس کرده بود :

نام اعظم آن چنان که حافظ گفت/ و کلام آخرین آن چنان که من می گویم .

ولی در آخرین چاپ همان کتاب، در همان بیت [!!] دیگر اثری از آن فروتنی به چشم نمی خورد :

نام اعظم که حافظ بود/ و کلام آخرین که منم...» (شهروند امروز، ص: ۷۳)

زمانی شاملو در پاسخی کنائی به "شاه زاده رضا پهلوی" که در تعرض به سخن رانی برکلی مدعی شده بود "در این هفت هشت سالی که مسوولیت سلطنت به عهده ی من قرار گرفته است...!!" به این مثل استناد کرده بود که در "مشنگی این پادشاهان همین بس که یکی را به ده راه نمی دادند می گفت به کدخدا بگوئید رخت خواب مرا بالای پشت بام بیاندازد!" حالا حکایت جناب شعله ور است. ایشان بهتر است برای پرت نشدن خواننده ابتدا روایت درست و حسابی و مستندی از شعرهای شاملو به دست دهد و بعد به کین خواهی حافظ برخیزد. البته من چاپ اول و آخر "هوای تازه" ی شاملو را

ندیده ام و همین اندازه می دانم که تکه شعر یاد شده [بیت!] ربطی به هوای تازه ندارد و در مجموعه ی ابراهیم در آتش آمده و شکل صحیح اش نیز چنان که شعله ور گفته است، نیست. شاملو

در شعری به نام "واپسین تیر ترکش، آن چنان که می گویند" سروده :

... «اسم اعظم

آن چنان

که حافظ گفت

و کلام آخر

آن چنان

که من می گویم.» (ص: ۷۳۷)

این شعر در چاپ نخست ابراهیم در آتش (سال ۱۳۵۲) به همین صورت در صفحه ی ۱۹ آمده و در مجموعه یی که "موسسه ی انتشارات نگاه" نیز منتشر کرده و ویراستار آن شخص شاملو بوده، باز هم به همین صورت ثبت شده است و دست کم ۱۶ سال پس از آخرین شعرهای مجموعه ی "هوای تازه" شکل بسته .

چه باید کرد؟ لیبرال های وطنی ما حافظه ی سالمی هم ندارند. آنان را به حال خود رها می کنیم تا در جهان زالوپرور سرمایه داری "ماه بلند را دشنام" گویند. کاری که پیش از ایشان، پیران شان - امثال احسان نراقی- چنین کرده بودند. در افق بحران هایی که گریبان سرمایه داری و ایده نولوژی سیاسی (آن نئولیبرالیسم) را گرفته شام دولت این جماعت اندک نیز فرا رسیده است .

ما برای خاموش کردن سرمایه داری و ایادی اش مبارزه می کنیم .

Mohammad.QhQ @ Gmail.com

بعد از تحریر

دوست ندیده ام بصیر نصیبی، کارگردان مولف و برجسته، طی مقاله گونه ئی مفید و شفاف نظر احمد شاملو را درباره ی اصلاح طلبان دو خردادی تدوین و منتشر کرده است. بنگرید به سایت سینمای آزاد .

http://www.cinemaye_azad.com

پی نوشت :

1. در این باره بنگرید به کتابی از همین قلم تحت عنوان "ظهور و سقوط بنیادگرایی" (افغانستان)، ۱۳۸۶، تهران: قصیده سرا .

2. در جریان کنفرانس برلین محمود دولت آبادی در پشت تریبون قرار می گیرد و به غوغا کننده گان التماس می کند آرام بگیرند و اجازه بدهند تا اصلاح طلبان و لیبرال های همچون یوسفی اشکوری، عزت الله سحابی، اکبر گنجی، علوی تبار و مهرانگیزکار و... در آرامش سخن بگویند. تو را به خدا آخر و عاقبت نویسنده های مملکت ما را بنگر! سرپیری شده اند، ناظم کلاس بازار قصابان نهضت آزادی و خودباخته گانی از قماش جلالی پور! سوگ مندانه علی رغم تمام تذکرات ما و قول دولت آبادی، در ماجرای انتخابات دهم ریاست جمهوری (خرداد ۱۳۸۸) وی آلت دست ستاد تبلیغاتی میرحسین موسوی شد .

3. باز هم سیمین بهبهانی که در همان مجله و در دفاع از شعرهای مثلاً "مناسبتی" شاملو گفته است: «مسلم هر شاعری که با اجتماع خودش سر و کار دارد، نمی تواند بی توجه باشد نسبت به وقایع زمان خودش و راحت از کنار آن ها بگذرد. ولی خوش بختانه این وقایع منحصر به یک سال و یک وقت نیستند و همیشه در جوامع استمرار دارند. یعنی آن وقایع که در زمان حافظ و سعدی اتفاق افتاده هنوز هم در این دوره و این زمان اتفاق می افتد و به همین دلیل ما هنوز از آن اشعار استفاده می کنیم...» (ص: ۹۰)

4. درباره‌ی حافظ شیراز به روایت احمد شاملو در این مجال نمی‌توان به نقد و بررسی آرای مخالفان پرداخت. همین قدر هست که از محمد قزوینی - غنی تا انجوی و نذیر احمد و خانلری و سایه و دیگران هر کسی که وارد تصحیح غزل‌های حافظ شده، ریشخند جماعتی را برانگیخته است. از فرصت طلبی و مهملات جناب خرمشاهی یکی هم این بود که در همین شماره‌ی "شهروند امروز" چنان برای تخریب شاملو گاز داده است که بدون هیچ ربطی ناگهان وسط معرکه پریده و از عکسی سخن گفته است که شاملو را در حال تعظیم به فرح پهلوی نشان می‌دهد! "حافظ نامه" هم می‌توانست روی جلد خود تصویری از خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی را رسم کند که در آن جناب حافظ جلوی تخت زن سوم شاه ابواسحاق تا کمر خم شده است. و یا آقای خرمشاهی که برای دریافت جایزه‌ی کتاب سال در برابر مهاجرانی کمرش خمیده است!! وقتی که تخم منتقد را ملخ سانسور می‌خورد لاجرم به جای بلینسکی آدم‌های هپروتی بیرون می‌زنند که... شرحش بماند!

۲۹ تیر ۱۳۸۹ ۲۱:۱۷

